

## مطهری و سنت‌های جامعه‌شناسی: نگاهی آلترناتیو

سیدجواد میری\*

### چکیده

شاید اغراق نباشد اگر بگوییم یکی از بنیادی‌ترین پرسش‌ها در جامعه‌شناسی این است که «جامعه‌شناس» کیست؟ به عبارت دیگر، معیار تعیین تشخیص یک اندیشمند به جامعه‌شناس بودن یا نبودن بر چه مبنایی استوار است؟ البته ممکن است در قرن بیست و یکم میلادی، این پرسش برای بسیاری از خوانندگان بی‌ربط جلوه کند، اما با «چرخش‌های پست‌مدرنی» و امکان فضاها و روایت‌های موازی، پرسش از جامعه‌شناسی پرسش از خلق روایت‌های غیراروپامدارانه است و در این بستر، تلاش کرده‌ایم مطهری را در نسبت با سنت‌های جامعه‌شناسی در منظری آلترناتیو مطرح کنیم.

**کلیدواژه‌ها:** مطهری، سنت‌های جامعه‌شناسی، نگاه آلترناتیو، یوروستریک، دیسپلین.

### ۱. مقدمه

یکی از نکات بسیار کلیدی و مهم در جامعه‌شناسی مسئله تاریخ‌نگاری نظریه‌های اجتماعی است که به بررسی آغاز جامعه‌شناسی می‌پردازد. در این زمینه، نظریات متعددی موجود است. برخی آغاز جامعه‌شناسی را هم‌زمان با آگوست کنت در نظر می‌گیرند و عده‌ای دیگر هم‌زمان با هیوم. برخی نظیر گرگور مک‌لنن معتقدند آغاز جامعه‌شناسی با سنت روشن‌گری اسکاتلندی مترادف است (McLennan 2013). گروهی دیگر آغاز جامعه‌شناسی را پس از عصر روشن‌گری و با ویکوی ایتالیایی در نظر می‌گیرند. برخی معتقدند اصطلاح

---

\* دانشیار جامعه‌شناسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، seyedjavad@hotmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۳/۱۹، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۲/۲۵

جامعه‌شناسی از زمان نگارش روح قوانین مونتسکیو در قرن شانزدهم و هفدهم میلادی متولد شده است. برخی نیز معتقدند ابن خلدون با نگارش اثر نفیس خود با عنوان *المقدمه*، آغازگر جامعه‌شناسی بوده است. می‌توان مسئله را پیچیده‌تر کرد و قرائت‌های مذکور را مردود دانست و قرائت پیتیریم سوروکین را به‌عنوان معیار و شاقول بازخوانی تاریخی از نظریه‌های اجتماعی و آغاز بینش جامعه‌شناسی در نظر گرفت. از این منظر، ذکر چند نکته ضروری به نظر می‌رسد:

۱. آغاز نظریه‌های اجتماعی نه از عصر روشن‌گری فرانسوی است و نه عصر روشن‌گری اسکاتلندی.
۲. نظریه‌های جامعه‌شناسی تنها یوروستریک نیستند و این آغاز در اروپا نیست.
۳. هنگام صحبت از نظریه‌های اجتماعی، باید توجه داشته باشیم که نه تنها این نظریات چندضلعی و چندوجهی‌اند، بلکه قدمت آن‌ها نیز از قرون وسطی و کلاسیک، و ... عبور کرده و به دوران باستان برمی‌گردد که در هند، چین، ایران، یونان، رم، و ... ریشه دارد (Sorokin 1928: 1937).

## ۲. نظریه‌های اجتماعی

با وجود تمام نظریه‌های مذکور، پرسش اصلی این است که مقصود ما از «نظریه‌های اجتماعی» چیست؟ در این زمینه نیز نظریات متعددی پیرامون آن که چه‌زمان یک گفتمان و چهارچوب اندیشه‌ای نظریه اجتماعی محسوب می‌شود، موجود است. یکی از بارزترین تعاریف نگاه سی‌رایت میلز آمریکایی است که در کتاب *تصور جامعه‌شناختی (Sociological Imagination)* به‌تصویر کشیده است (Mills 1959). وی معتقد است زمانی یک بینش می‌تواند به‌عنوان نظریه اجتماعی مورد قبول واقع شود که چند عنصر را در خود داشته باشد:

۱. مسائل شخصی و مسائلی اجتماعی را به هم گره بزند و باهم مرتبط سازد. به‌عنوان مثال، معضل بی‌کاری را فقط به عللی روانی و شخصی، نظیر کندذهنی، تنبلی، و ... مرتبط نسازد، بلکه بادقت آن را ریشه‌یابی کند. اگر معضل بی‌کاری فقط برای یک یا دو نفر باشد، مسئله فردی و شخصی است، اما آن هنگام که در جامعه‌ای ۲۰٪ بی‌کاری وجود دارد، مشکلی فردی و روان‌شناختی نیست، بلکه معضلی اجتماعی است که به تحقیقات دامنه‌دار و بررسی جامع نیاز دارد.

۲. معیار دوم مطالعه پدیده اجتماعی در بستر تاریخی است؛ به این معنا که انسان موجودی خلق‌الساعه نیست، بلکه عقبه، حال، و آینده‌ای دارد که بسیار دقیق، پیچیده، و بهم‌پیوسته است. برای مثال، زبانی که به آن تکلم می‌کنید، تنها مختص به شما نیست، بلکه در یک زمینه و بستری از تاریخ شکل گرفته است که هنگام مطالعه زبان به‌عنوان یک موضوع، باید مورد‌امعان نظر قرار گیرد. بنابراین، معیار دوم «تاریخ‌مند» بودن را به ما یادآوری می‌کند و براساس این معیار، معضلی نظیر استبداد تنها منصوب به یک فرد نیست، بلکه ممکن است عقبه‌ای فرهنگی داشته باشد که به تدریج شکل گرفته و به‌صورت امروزی بر ما نمایان گشته است.

۳. معیار سوم سی‌رایت میلز به «تفکر و بینش جامعه‌شناختانه» برمی‌گردد. براساس این معیار، بینش و تفکر جامعه‌شناسی ثابت و فیکس نیست و فقط با مطالعه آکادمیک در این رشته به دست نمی‌آید. ممکن است یک شاعر، نویسنده، سیاست‌مدار، یا متخصص در حوزه‌ای نامرتبط به علوم اجتماعی، دارای این بینش باشد؛ اما استاد جامعه‌شناسی با سال‌ها سابقه تدریس در معتبرترین دانشگاه جهان، فاقد این تفکر و نگاه باشد. بنابراین، با اتکای صرف به مطالعات آکادمیک نمی‌توان به این بینش دست یافت و در مطالعات جامعه‌شناسی خود، معیارهای مذکور را اعمال کرد.

حال با این منظر، چگونه می‌توان تاریخ نظریات جامعه‌شناسی را به رشته تحریر درآورد؟ بدون اغراق، تا به امروز هیچ کتابی درسی‌ای (text book) نگاشته نشده است که تاریخ جامعه‌شناسی را از منظر چندتمدنی و چندبینشی مورد‌اکاوی قرار دهد و به عقبه‌های تاریخی آن بپردازد. بیش‌تر کتاب‌های نوشته‌شده با معیار اروپامحوری و از منظر یوروآتلانتیکی است که به‌صورت کلان، به علوم انسانی و تاریخ جامعه‌شناسی نگرسته‌اند. اگرچه در این میان، کسانی نظیر Becker با نگرش اثر خود با عنوان *Social Thought From Lore to Science* سعی کردند به حوزه‌های نظری در مناطق غیراروپایی نظر بیفکنند، اما هم‌چنان مسائل جامعه‌شناسی کشورهای نظیر ترکیه، ایران، مصر، و ... را با نگاهی یوروستریک تجزیه و تحلیل کردند و تجربه غربی بر این اثر نیز غالب بود. ناگفته پیداست این بحث صرفاً به حوزه جامعه‌شناسی (sociological) و نظریه‌های جامعه‌شناسی محدود نمی‌گردد، بلکه در یک مستوی دیگر، یعنی متا-تئوری و مباحثی نظیر «بینش‌های فرا-نظری»، «نگرش‌های تاریخی»، و «هیستوریوگرافی» مطرح است. به بیان دیگر، نگاه‌ها و پیش‌فرض‌های ما هنگام ورود به یک حوزه و در زمان بازمینی و بازسازی هر دیسپلین و رشته مؤثر است. از منظر

هیستوریوگرافی، جامعه‌شناسی همواره از نگاه یوروستریک متأثر بوده است و هرگز نتوانسته این نگاه را در خود بپروراند که حوزه‌های تمدنی را به صورت «روایت‌های واجد اصالت» مورد مطالعه قرار دهد. به عنوان مثال، هنگام مطالعه پیرامون هند، ایران، چین، و هر حوزه تمدنی غیراروپایی، محققان این بسترها را از منظر اروپایی و با تجربه یوروستریک ارزیابی می‌کنند، چراکه ذهنیت‌های موجود در بسترهای غیراروپایی، هیچ‌گاه به عنوان «فاعل» (subject) مطرح نیستند، بلکه به عنوان «ابژه» مفهوم‌سازی می‌شوند و این «عدم - فاعلیت» موضوع را مخدوش می‌کند. بنابراین، وقتی از جامعه‌شناسی سخن می‌رانیم، مسائل مختلف از جنبه‌های مختلف تمدنی، فرهنگی، تاریخی، و ... در این موضوع دخیل می‌شوند.

### ۳. نگاه اروپامدارانه و مطهری

پرسش اصلی این مقاله آن است که منظومه فکری مطهری را چگونه مفهوم‌سازی کنیم که در آن چهارچوب، اطلاق عنوان جامعه‌شناسی به او مناقشه‌برانگیز نباشد؟ در نگاه اول، ممکن است مورد این نقد قرار گیریم که با کدام رویکرد مطهری جامعه‌شناس محسوب می‌شود. او فقیهی بود که در زمینه عرفان و فلسفه مطالعه کرد و گاه نیز اندکی به مسائل سیاسی و ادبی پرداخت، اما فاقد هرگونه تحصیلات آکادمیک در زمینه جامعه‌شناسی بوده است، پس بر چه مبنایی جامعه‌شناس نامیده می‌شود؟ اگرچه ممکن است امروزه این قبیل نقدها رایج باشد و منتقدان در این زمینه روشن فکر و آوانگارد قلمداد شوند، اما حقیقت این است که فضای ذهنی مولد چنین انتقاداتی بسیار متأثر از نگاه اورینتالیستی است که در ذیل تجربه اروپامحوری شکل گرفته است. بر این اساس، نقد فقط زمانی می‌تواند مطرح شود که به عصر روشن‌گری متصل باشد، گویا پیش از این عصر، هیچ نگاه منتقدانه‌ای مطرح نبوده است و کلیه متفکران و اندیشمندانی که در حوزه‌های مختلف علوم قدم و قلم می‌زدند متفکر انتقادی نبودند و نگاهی مقلدانه داشتند. در نتیجه، هنگامی می‌توان به نگاه محققانه یا تحصیلی رسید که به پارادایم روشن‌گری، که در قرن هجدهم و در فرانسه شکل گرفت و آغازگر نظریه‌های اجتماعی بود، متصل باشیم. جالب توجه است که در خود اروپا، برخی نقادان این نگاه را زیرسؤال می‌برند و از منظر آنان این گزاره که گفتمان و علم جامعه‌شناسی از زمان آگوست کنت شروع شده گزاره‌ای بی‌معنی است. حقیقت امر این است که با سامان‌دهی و نهادینه‌شدن مکتب تحصیلی در دانشگاه‌ها، از آنجایی که آگوست کنت نماینده این مکتب بود، این پیکره به‌نادرست، معادل آغاز علوم انسانی و جامعه‌شناسی

در نظر گرفته شد. ناگفته پیداست که اصحاب علوم انسانی در ایران نیز بسیار متأثر از این مکتب‌اند و علی‌رغم آن‌که حدود سی سال است این مکتب سیطره بی‌رقیب خود را در اروپا و آمریکا از دست داده است، هم‌چنان در کشورهای غیرغربی، از جمله ایران، روح پوزیتیویستی حاکم است. با کنارهم نهادن صحبت‌های پیشین، به بررسی این امر می‌پردازیم که آیا مطهری ازدید نگارنده مسامحتاً، نظریه‌پرداز اجتماعی و جامعه‌شناس نامیده می‌شود یا آن‌که جامعه‌شناس به معنای واقعی کلمه و مبتنی بر معیارهایی دقیق است. برخی جامعه‌شناس بودن او را به استفاده مکرر از لفظ و مفهوم جامعه‌شناسی در آثارش مرتبط می‌سازند. اگرچه این امر می‌تواند معیار خوبی باشد و از تعامل او با گفتمان‌های غربی و مدرنیستی حکایت کند، معیار مدنظر ما نیست. برای روشن کردن مقصود خود باید ابتدا تعریفی از جامعه‌شناسی نهادینه‌شده در دانشگاه‌های امروز و عقبه آن داشته باشیم. در این جا ممکن است پارادوکس معرفتی ایجاد شود. برخی معتقدند جامعه‌شناسی یک علم و ساینس است و همانند فیزیک که مسائلی کلی و جهانی را مطرح می‌کند، جامعه‌شناسی نیز به پشتوانه آن‌که از چشم‌اندازها و پارادایم‌های علوم طبیعی بهره می‌جوید، علمی است که پیرامون مفاهیم کلی بحث می‌کند. نقدهای متعددی به این نگاه وارد شده است. به‌عنوان مثال، آیا علوم انسانی همانند علوم طبیعی به آن درجه رسیده است که گفتمان‌ها و نظریات بین‌الذهانی را چنان مطرح کند که همه بر آن اتفاق نظر داشته باشند؟ در دهه هفتاد قرن بیستم میلادی، به این نتیجه رسیدند که علوم انسانی نه تنها نمی‌تواند مانند علوم طبیعی باشد، بلکه حتی این حالت مطلوب هم نیست. پیش‌تر در علوم طبیعی فرض بر آن بود که باید نگاه و زبانی واحد، مبتنی بر پیش‌فرض‌های واحد داشت. اگرچه تا دهه‌های هفتاد میلادی، مکتب «لوجیکال پوزیتیویسم» سیطره کامل داشت، این هیمنه سرانجام فرو ریخت. از آن پس، لوجیکال پوزیتیویست‌ها راست‌آزمایی (verification) را معیار تئوری‌ها و نظریات در نظر گرفتند. در همان زمان، نقدی بسیار وزین از سوی کارل پوپر وارد شد؛ مبنی بر آن‌که غیرممکن است راست‌آزمایی معیار نظریه علمی قرار گیرد و باید ابطال‌گرایی (falsification) را معیار قرار دهیم. وی از این منظر به تاریخ علم نگرست و بیان کرد که در طول تاریخ، هر نظریه‌ای که مطرح می‌گردد پس از مدتی ابطال می‌شود و نظریه درست و کامل‌تر جایگزین آن می‌گردد، به همین ترتیب، علم آرام‌آرام به سوی تکامل پیش می‌رود (Popper 1963). در همین دوران، توماس کوهن آمریکایی با نگارش اثر خود با عنوان *The Structure of Scientific Revolutions*، تئوری انباشت را زیر سؤال برد. وی اذعان داشت به نظر می‌آید آن‌چه در تاریخ علم اتفاق می‌افتد با تئوری انباشت قابل شرح و توجیه نیست،

بلکه بر مبنای تغییر پارادایم‌هاست. توماس کوهن معتقد بود پارادایم‌شیفتهای گواه تفکر، تحول، و پویایی یک علم‌اند و هرگز معیاری برای رد یا پذیرش نظریه‌ای علمی در دست نداریم. وی علم را به دو ساحت علم انقلابی و علم نرمال تقسیم کرد. او معتقد بود مقصود از علم علوم طبیعی است و علوم انسانی فقط مباحثی ذوقی‌اند و تئوری‌های آن به درجه‌ای از استحکام نرسیده‌اند که به‌عنوان علم مطرح شوند (Kuhn 1962). جرج ریتزر نظریه توماس کوهن را رد نمود و چنین بیان کرد که نمی‌توان گفت فاقد معیاریم، چراکه پارادایم‌شیفتهای متنوع، گستردگی، و چندگانگی در پارادایم‌ها خود معیاری برای تبیین و توضیح نظریه‌ها و تاریخ و فلسفه علم است (Ritzer 1975). بر این اساس، از آنجایی که در علوم انسانی و به‌ویژه جامعه‌شناسی، پارادایم‌های گوناگون و متعدد داریم، جامعه‌شناسی نیز همانند سایر علوم، نظیر فیزیک، علم به‌شمار می‌آید. به‌عبارت‌دیگر، ریتزر معتقد بود که تکثر در جامعه‌شناسی، که امروزه به‌عنوان معیاری در تمامی علوم قرار گرفته، از بدو پیدایش جامعه‌شناسی، جزء لاینفک آن بوده و حقیقت امر این است که علوم به‌آرامی به پیش واقع‌بینانه جامعه‌شناسی نزدیک‌تر می‌گردند و این یعنی ابطال نظریه توماس کوهن که معتقد بود علوم انسانی «ساینس» به‌معنای واقعی کلمه نیست. زیگموند باومن نیز معتقد بود دوران علم به دوران قانون‌گذاری و تفسیر و تأویل تقسیم می‌گردد (Bauman 1990). امانوئل والراشتاین بر این باور بود که هنگامی که جامعه‌شناسان از مفهوم «society» استفاده می‌کنند، منظور جامعه‌ای کلی و جهان‌شمول است (Wallerstein 1991). در واقع، جامعه را بستری می‌پنداشت که انسان‌ها در آن باهم تعامل دارند، در کنار هم زندگی می‌کنند، و نهادهای مختلفی را دایر می‌کنند و این مخرج مشترک تمام جوامع انسانی است. اما حقیقت امر به‌زعم والراشتاین چیز دیگری است. در ورای ذهن هیچ‌یک از آن‌ها، جامعه جهان‌شمول مطرح نبوده و نیست، بلکه جامعه مدنظر آنان مبتنی بر تجربه یوروستریک است و آن چیزی نیست جز نهاد دولت - ملت (nation-state) که پدیده‌ای نوین و مبتنی بر بروکراسی است که تجربه دو‌یست‌ساله اخیر است. پیش‌تر، امپراتوری‌های مختلف در سراسر جهان حکم‌رانی می‌کردند و نامی از نهاد دولت - ملت در میان نبود، اما اکنون از این منظر، هر کشور مرزبندی‌های مشخص دارد که براساس کمیت‌های مختلف در نظر گرفته شده است. بنابراین، جامعه جهان‌شمول به‌تصویر کشیده شده توسط جامعه‌شناسان، وجود خارجی ندارد. یعنی آن‌ها «جامعه انسانی» را واحد تحلیل خود قرار نمی‌دهند، بلکه نهاد دولت - ملت را واحد ارزیابی خود قرار داده‌اند و این یعنی جابه‌جایی امری کلی با یک امر «جزئی».

#### ۴. مطهری و جامعه‌شناسی آلترناتیو

جمع‌بندی مطالب مذکور ما را به این نتیجه رهنمون می‌سازد که جامعه‌شناسی نیز مشتمل بر تیپ‌های مختلف است و در کنار جامعه‌شناسی دیسیپلینر، باید از جامعه‌شناسی غیردیسیپلینر و جامعه‌شناسی آلترناتیو نیز یاد کرد. از یاد نبریم که دیسیپلین فقط به معنای یک رشته نیست، بلکه چهارچوب و پارادایمی است که دانش را مفهوم‌سازی می‌کند و در چهارچوبی خاص قرار می‌دهد. از منظر دیسیپلینر، مسائلی نظیر جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، سیاست، و ... با هم مرتبط نیستند و به صورت مجزا، مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرند. اما نگاه مطهری به مقوله معرفت در این چهارچوب نمی‌گنجد، چراکه او مسائل فلسفی، روانی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، و ... را از هم جدا نمی‌پنداشت، بلکه در منظومه‌ای معرفتی تعریف و تبیین می‌کرد که از آن با عنوان «منظومه معرفتی آلترناتیو» یاد می‌کنیم. در نتیجه، مطهری یک جامعه‌شناس آلترناتیو است که آبخورهای معرفتی او با دورکهایم، وبر، و فروید متفاوت است. با این تفاوت دیدگاه، اما هم‌چنان وی جامعه‌شناس و متفکر به معنای انتقادی و نظریه‌پرداز آلترناتیو در سطح جهانی است، اگرچه حوزه جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی در ایران، هنوز گفتمان و منظومه فکری او را مورد بازخوانی سوسیولوژیک قرار نداده است. نمونه آن چاپ کتابی در سال ۲۰۰۹ م درباره مطهری و بهشتی توسط نگارنده بود که هیچ بازخوردی در داخل و خارج از ایران نداشت (Mirī, 2009). اگرچه ممکن است یک علت آن به کاستی‌های این اثر برگردد، اما علت دیگر آن غفلت و عدم آگاهی ما از این ظرافت‌ها و پیچیدگی‌های مفهومی است. نتیجه آن‌که قادر نیستیم مفاهیم و مسائل خارج از چهارچوب دیسیپلین را مورد امان‌نظر قرار دهیم، چراکه نگاه ما به منظومه دیسیپلینر و اندیشه جامعه‌شناسی غربی، نگاهی مقلدانه است و نه مجتهدانه. گمان می‌کنیم پارادایم‌ها، مسائل، و موضوعات در غرب تولید و مفهوم‌سازی شده و مورد بررسی قرار گرفته‌اند، در نتیجه ما آن‌ها را تنها اخذ می‌کنیم، گویی منظومه گفتمانی علوم انسانی غربی نص است و اجتهاد در برابر نص هم جایز نیست؛ در حالی که این نگاه معضلات فراوانی در پی دارد. برای مثال، یکی از مسائل مورد بحث در گفتمان‌های غربی، مفهوم «جهاد» و جنبش‌های جهادگرایانه است که مترادف حرکت‌های انتحاری در نظر گرفته می‌شود، چراکه در ذیل نگاه اورینتالیستی است. این اشتباهی فاحش است، زیرا این مفهوم یک مفهوم چندضلعی است. در گفتمان غیرغربی، آن‌گاه که در اسلام از جهاد سخن به میان می‌آید، یک معنای آن مبارزه نظامی است، البته این مبارزه برای صیانت از ناموس، خانواده، و مملکت خویش در حالی است که مورد هجوم قرار گرفته باشید. در این صورت، جهاد فی سبیل الله نامیده

می‌شود. از این منظر، جهاد هجومی نداریم، بلکه حکم جهاد حکمی تدافعی است. اگر به معنای مشتقات جهاد نیز بنگرید، اجتهاد به معنای کاری انتحاری نیست، بلکه مقصود استنباط احکام روشن در حوزه‌های علمی است، همان که در ادبیات امروز روان‌شناسی، از آن با مفهوم خودشکوفایی (self-actualization) یاد می‌شود. به عبارتی دیگر، انسان باید همواره در حال مصارعه و تعامل با خود باشد تا پتانسیل‌های درونی خود را بالفعل سازد. هیچ‌کدام از معانی مذکور با معنای تنگ‌نظرانه اوریبتالیسمی تطابق ندارد، اما متأسفانه در ایران و کشورهای عربی و غیرعربی، همین مفهوم مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ در حالی که باید مورد نقد قرار گیرد. باید با متوسل شدن به سنت‌های اندیشه‌ای خود، چنین مفاهیم و مسائلی را مورد انتقاد قرار داده و موضوعاتی جدید را ابداع کنیم.

## ۵. نتیجه‌گیری

همان‌گونه که پیش‌تر ذکر کردیم، جامعه‌شناس اندیشمندی است که براساس تجربه‌های ذهنی و عینی خود، جامعه و مسائل اجتماع را مفهوم‌سازی می‌کند و سپس به صورت کلی یا جهان‌شمول بیان می‌کند که بتواند در بسترهای مختلف مورد استفاده قرار گیرد. مطهری یکی از اندیشمندان جامعه‌شناس بود که سعی کرد در چهارچوب اندیشه‌ها و سنت‌های فکری غیرعربی، رشد و بالندگی داشته باشد. البته این پرسش هنوز باقی است که چگونه باید مطهری را «قرائت» کرد تا اسیر تنگ‌نظری‌ها یا نگاه‌های ایدئولوژیک نشویم؟ به عبارت دیگر، با چه دستگاه مفهومی می‌توان سراغ مطهری و پروژه مطهری رفت؟ شاید بتوان به صراحت اذعان داشت که یکی از نشانه‌های غرب‌زدگی فکری «ما» عدم‌توانایی بازبینی متفکران ایرانی (و جهان اسلام) در قالب‌های آلترناتیو است. به زبان دیگر، متفکران و محققان ایرانی هنگامی که می‌خواهند افرادی نظیر مطهری را در دستگاه مفهومی بازبینی کنند، به جای «خلق» نگاه‌های نوین، به قالب‌های مفهومی یوروستریک رجوع می‌کنند و این خود باعث فلج اندیشه در ایران شده است.

## کتاب‌نامه

- Bauman, Z. (1990), *Thinking Sociologically*, Oxford: Blackwell.
- Kuhn, T. (1962), *The Structure of Scientific Revolutions*, Chicago: The University of Chicago Press.
- McLennan, G. (2013), "Postcolonial Critique: the Necessity of Sociology", in: *Political Power and Social Theory*, vol. 24.



- Mills, C. W. (1959), *The Sociological Imagination*, Oxford: Oxford University Press.
- Miri, S. J. (2009), *Sociological Relevance of Primordial School of Social Theory: Revisiting the Sociological Relevance of Morteza Muttahari and Seyed M. H. Beheshti*, USA: Xlibris.
- Popper, K. (1963), *Conjectures and Refutations: The Growth of Scientific Knowledge*, Routledge & Kegan Paul.
- Ritzer, G. (1975), "Sociology: A Multiple Paradigm Science", in: *The American Sociologist*, vol. 10, no. 3.
- Sorokin, P. A. (1928), *Modern Sociological Theories*, New York: Harper.
- Wallerstein, I. (1991), *Unthinking Social Science: The Limits of Nineteenth Century Paradigms*, Cambridge: Polity.

